



سال دهم، شماره ۳۲، بهار ۱۳۹۳ - قیمت: ۸۰۰۰ تومان

کمبود آب در حوضه زاینده رود از دیدگاه قوانین و حقوق آب



با آثار و گفتاری از:

مظفر احمدی

محمد رحیم اخوت

مجید پویان

رسول جعفریان

جویا جهان بخش

سعید خاقانی

محمد علی دادور

محسن رنانی

مجید زهتاب

عبدالحسین ساسان

مجتبی شاهنوشی

پانته آصفایی

محمد جواد کسائی

حسین ملایی

قدرت الله نوروزی

مهدی نوریان

واقعیت تلخ تاریخی / یک مؤسسه مالی و اعتباری قابل ستایش

کمبود آب در حوضه زاینده رود از دیدگاه حقوق و قوانین / فرهنگ به مثابه فرایند

تجربه استخراج فقه و نظام سیاسی از سیره نبوی / جامعه و ادبیات، آراء و نظریه ها

بازگو از نجد و از یاران نجد / که گرم گشتم یا گشتم پیش من / غث و سمین درباره افصح المتکلمین

ملودی شب / آواز قناری کوچک در تاریکی مرداب / شعر اصفهان

«توسعه» یعنی شهری با تندیس «شاطر رمضان» / پیر خاموش

سلطان بی تاج و تخت (مصاحبه با علی اصغر شاهزیدی) / دیگ بخارایی!

مدیر مسؤول: حسین ملائی
جانشین مدیر مسؤول: دکتر ابراهیم جعفری
سرپرست: محمد زهتاب

شورای نویسندگان: دکتر نعمت الله اکبری، دکتر سید ابراهیم جعفری،
جویا جهانبخش، سید محمود حسینی، دکتر سید محسن دوازده امامی،
دکتر محسن رنای، مجید زهتاب، دکتر عبدالحسین ساسان،
دکتر مصطفی عمادزاده، دکتر محمدرضا نصر، دکتر گلپر نصری
دکتر قدرت الله نوروزی

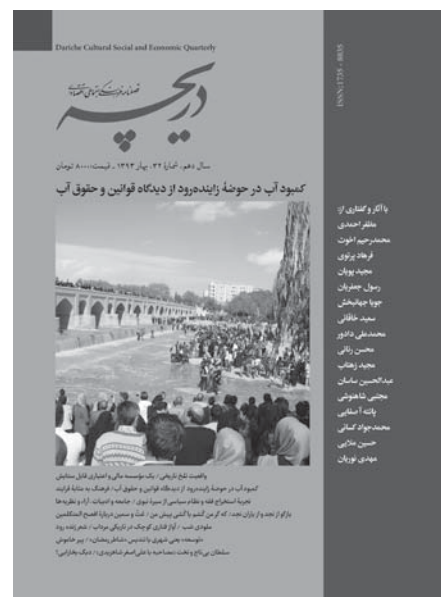
مدیر اجرایی: حشمت‌الله انتخابی
مدیر داخلی: محبوبه جعفری
نمونه خوان: بهجت قریشی نژاد
صفحه آرا: مجتبی مجلسی
عکس: پیام انتخابی و آرشیاوقا یدالله ابوطالبی

آماده‌سازی و نظارت فنی چاپ: نقاش مانا
تلفن: ۰۳۱-۳۶۲۵۷۰۹۹ شماره: ۳۶۲۵۷۱۳۱
لیتوگرافی: آرمان / چاپ: ملت / صحافی: بابک
بها: ۸۰۰۰ تومان

مقالات ارسالی به فصلنامه بازگردانده نمی شوند.
فصلنامه در ویرایش مطالب آزاد است.
نقل مطلب با ذکر مأخذ بلامانع است.
آرای نویسندگان لزوماً دیدگاه فصلنامه نیست.
نشانی: اصفهان، خیابان ۲۲ بهمن، مجموعه اداری امیرکبیر،
مؤسسه مالی و اعتباری آرمان، طبقه دوم، دفتر فصلنامه دریاچه
امور مشترکین: ۳۸۹۱-۳۲۳۳۳۳-۰۳۱.

Dariche.magazine@gmail.com

Dariche.magazine@yahoo.com



دریچہ

فصلنامہٴ فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

سال دهم، شماره ۳۲، بهار ۱۳۹۳

	۵ دکتر عبدالحسین ساسان یک مؤسسه مالی و اعتباری قابل ستایش		۳ حسین ملای سرمقاله واقعیت‌های تلخ تاریخی
	۱۷ دکتر سعید خاقانی فرهنگ به مثابه فرایند		۹ دکتر قدرت‌الله نوروزی کعبود آب در حوضه زاینده‌رود از دیدگاه حقوق و قوانین
	۳۱ دکتر مجتبی شاهنوشی جامعه و ادبیات آراء و نظریه‌ها		۲۳ حجت الاسلام رسول جعفریان تجربه استخراج فقه و نظام سیاسی از سیره نبوی / قسمت دوم
	۵۱ مظفر احمدی که گر من کشم یا کشی پیش من		۳۹ مجید زهتاب بازگو از نجد و از یاران نجد گفت‌وگو با دکتر مهدی نوریان / قسمت چهارم
	۷۵ دکتر مجید پویان داستان ملودی شب		۵۵ جویا جهانبخش عَثَّ و سَمِین درباره أَفْصَحِ الْمُتَكَلِّمِین قسمت چهارم
	۷۱ پانته آصفایی شعر اصفهان		۷۷ محمد رحیم اخوت نقد داستان آواز قناری کوچک در تاریکی مرداب
	۸۳ محمد جواد کسبی دیگ بخارایی! گذری و نظری بر زندگی و مرام شاطر رمضان		۷۳ دکتر محسن زانی «توسعه» یعنی شهری با تندیس «شاطر رمضان»
	۹۳ محمد علی دادور (فرهاد اصفهانی) پیر خاموش		۸۷ مجید زهتاب سلطان بی تاج و تخت گفت‌وگو با علی اصغر شاهزیدی

«توسعه» یعنی شهری

با تندیس «شاطررمضان»

دکتر محسن رنانی

دانشیار اقتصاد دانشگاه اصفهان

ویژه‌نامه شاطررمضان

و البته جای حیرت هم دارد. حیرت از شاطر و زندگی پرمنا و پرهمتش، حیرت از خودم و غفلتم از اطرافم، و حیرت از جامعه‌ای که بزرگانش را بزرگ نمی‌دارد و رهایشان می‌کند که در تنهایی و گمنامی بروند و همه سرمایه‌هایشان با رفتنشان برود و برای آیندگان هیچ نصیبی از این سرمایه‌ها نماند و هیچ انباشتی برای تکمیل و تکامل تمدن پرهزینه ما صورت نگیرد. مگر «توسعه» چیست جز «توانایی ملتی برای انباشت و استفاده مولد از ارزش‌ها و سرمایه‌هایش از هر جنس مادی و فرهنگی و انسانی؟»

اکنون برای من «شاطررمضان» به رمز «توسعه» تبدیل شده است. بگذارید تا توسعه را با «شاطررمضان» تعریف کنم: توسعه یعنی توانایی جامعه‌ای برای تبدیل «شاطر

زمستان ۱۳۹۲ بود و من - که ظاهراً یک پژوهشگر اقتصادی و فعال اجتماعی با بیش از بیست سال فعالیت علمی و اجتماعی محسوب می‌شوم - برای اولین بار است که نام یک همشهری بی‌نشان و بی‌نظیر یعنی «شاطررمضان» به گوشم می‌خورد و وقتی برای نخستین بار در اسفند ۹۲ با مجید زهتاب (فعال فرهنگی اصفهانی) و غضنفر سلطانی (شاعر رنانی) در خیابان میرداماد اصفهان به خانه‌اش رفتم، دریافتم که خانه این «بزرگمرد» در دوران کودکی و نوجوانی در مسیر مدرسه من بوده است و هشت سال تمام از جلوی خانه حضرت شاطر رد می‌شده‌ام و اکنون بعد از ۴۰ سال که از آن دوران می‌گذرد، برای نخستین بار است که نام شاطررمضان را می‌شنوم و با دیدن خانه او و خواندن شرح حال زندگی او حیرت می‌کنم





گویی ما در شهری
زندگی می‌کنیم که
شهروندانش یا نظامی
یا روحانی یا شاعری
سیاستمدار بوده‌اند.
گویی در این شهر
حنجره‌طلایی به نام
تاج، پنجه‌طلایی به
نام شهنواز و در یگانه‌ای
به نام کسایی - که
نخستین نشان درجه
یک فرهنگ و هنر را
دریافت کرده است -
زیست نکرده‌اند.

عطارد، حافظ، محتشم، ملاصدرا، سهروردی و... و ۳۹ مورد
متفرقه (کارگر، فرهنگیان، بهار، کشاورزی و...) بوده است.^۱
گویی در این شهر که مهد هنر و صنعت و معماری بوده است
هیچ صنعتگر و هنرمندی نزیسته است و نمی‌زید. گویا این شهر
هیچ پزشک، هیچ نقاش، هیچ موسیقیدان، هیچ مهندس،
هیچ معمار، هیچ استاد آواز، هیچ طنزپرداز، هیچ تاجر، هیچ
صنعتگر، هیچ داستان‌پرداز، هیچ استاد منبت‌کار، هیچ استاد
خاتم‌کار، هیچ استاد میناکار، هیچ استاد ملیل‌کار، هیچ استاد
قلم‌زن، هیچ استاد معرق‌کار، هیچ استاد گچ‌بر، هیچ استاد
مقرنس، هیچ استاد گره‌چین، هیچ استاد مشبک، هیچ استاد
کاشیکار، هیچ استاد ترمه‌باف، هیچ استاد قلم‌کار، هیچ استاد
زری‌باف، هیچ استاد گیوه‌چین، هیچ استاد مجسمه‌ساز، هیچ
استاد هنر سوخت، هیچ استاد تذهیب، هیچ استاد مرصع‌کار،
هیچ استاد آیین‌کار، هیچ استاد شیشه‌گر، هیچ استاد کوزه‌گر
برجسته‌ای و هیچ بزرگی در میان ارامنه جلفایش و یهودیان
جوباره‌اش، نداشته است. گویی ما در شهری زندگی می‌کنیم
که شهروندانش یا نظامی یا روحانی یا شاعری یا سیاستمدار
بوده‌اند. گویی در این شهر حنجره‌طلایی به نام تاج،
پنجه‌طلایی به نام شهنواز و در یگانه‌ای به نام کسایی - که
نخستین نشان درجه یک فرهنگ و هنر را دریافت کرده است

رمضان» هایش به چهره‌ها و جاذبه‌ها و سرمایه‌های نمادین
ملی و جهانی. من اکنون به این باور رسیده‌ام که تا زمانی
که ما نمی‌توانیم در شهرمان خیابانی به نام «شاطر رمضان»
داشته باشیم و تا زمانی که در وسط یکی از میدان‌های شهرمان
تندیس شاطر را نداریم هنوز استعداد و آمادگی برای توسعه
یافتن نداریم.

راستی وقتی پس از دیدن خانه شاطر و شرکت در جمع
هنرمندان در یکی از سه‌شنبه‌های خانه شاطر و بهره‌بردن
از آوا و نوای خنیاگران قدیمی و مهجور این دیار و گفت‌وگو
با فرزند خلف شاطر، حضرت آقایدالله و خواندن ویژه‌نامه
«شاطر رمضان» در شماره ۳۱ مجله دریاچه به صرافت افتادم
که برای حضرت شاطر چیزی بنویسم، پیش از همه تصمیم
گرفتم به عنوان یک پروژه تحقیقی کوچک ترکیب نام
خیابان‌های اصفهان را بررسی کنم. نتیجه این شد که از
حدود ۳۶۰ خیابان، میدان و پل نامگذاری شده در محدوده
شهر اصفهان، ۸۲ مورد دارای نام‌های سنتی و تاریخی (مانند
هشت‌بهشت، حسین‌آباد، خلجا، کاج، احمدآباد، دردشت،
رباط، کاوه و...)، ۳۸ مورد دارای نام انقلابی (مانند آزادی،
جانبازان، سپاه، فلسطین، انقلاب و...)، ۴۳ مورد دارای نام
شهدا، ۴۰ مورد دارای نام‌های اسلامی (مانند قائم، سجاد،
معراج، توحید و...)، ۳۱ مورد دارای نام‌های علما و روحانیان
(مانند علامه امینی، مدرس، کاشانی، مفتاح، بهشتی و...)،
۸۷ مورد دارای نام شعرا، ادیبان و عالمان قدیمی (مانند

۱. از آقای عرفان فقیه ایمانی، دانشجوی علاقه‌مند رشته تاریخ، برای
همکاری‌اش در فهرست‌برداری و دسته‌بندی خیابان‌ها و میدان‌های شهر
اصفهان سپاسگزارم.

اگر سرمایه‌هایمان را
می‌شناختیم اجازه
نمی‌دادیم میدان
نقش جهان این میراث
جهانی به رایگان
نمایشگاه تبلیغ و
فروش اجناس چینی
شود. اگر مفهوم توسعه
در عصر جهانی شدن را
می‌دانستیم به کسانی
که به بهانه‌ی جلوگیری
از خاک‌سپاری
پروفسور ریچارد فرای
(ایران‌شناس بزرگ
آمریکایی) در دیوار
مقبره‌ی پرفسور آرتور
پوپ، در ساحل
زاینده‌رود، را تخریب و
مخدوش کردند، اجازه
نمی‌دادیم به سلامت
در این شهر بگردند.

بگذارید تا خاطره‌ی غریبی را بگویم تا بدانیم ما حتی در سطح مدیریت‌های اجتماعی مان تا چه حد از اندیشه‌ی توسعه فاصله داریم. رئیس سازمان میراث فرهنگی دولت هشتم، شخصاً برای من تعریف می‌کرد که زمانی که برای بررسی مسائل میراث فرهنگی اصفهان به این شهر آمده بوده است، با یکی از مقامات روحانی رسمی شهر دیداری داشته است. در این دیدار رئیس سازمان میراث فرهنگی، گزارشی از وضعیت میراث فرهنگی استان می‌دهد و از کمبود بودجه و بالا بودن هزینه‌های مرمت و نگهداری و تملک و حفاظت از آثار باستانی و میراث فرهنگی می‌گوید. پس از گزارش او، آن مقام رسمی روحانی، می‌گوید من پیشنهادی دارم که اگر اجرا کنید بخش بزرگی از این مشکلات بودجه‌ای حل می‌شود. می‌گوید (نقل به مضمون): این خانه‌های تاریخی که میراث فرهنگی، برخی را خریده و اکنون باید هزینه‌ی سنگینی صرف نگهداری و مرمت آنها بکند و نیز خانه‌هایی که اکنون آنها را جزء میراث فرهنگی اعلام کرده‌اید، و اجازه نمی‌دهید که مالکانشان آنها را تخریب و نوسازی کنند، اینها که خودشان جز مشتی خشت و سنگ و خاک نیستند. آنچه از این خانه‌ها اهمیت دارد نقشه‌ی آنهاست. پس دستور بدهید یک تیم مهندسی از این ساختمان‌ها نقشه‌برداری کند و تصاویری نیز از در و دیوار این خانه‌ها بگیرند و بعد اجازه بدهید تا مالکان این خانه‌ها آنها را تخریب و نوسازی کنند و خود میراث هم خانه‌های قدیمی که خریده و اکنون نگهداری آنها پرهزینه است را پس از نقشه‌برداری می‌تواند بفروشد یا تخریب کند و ساختمان نوسازی آنجا بنا کند.

وقتی این حکایت را از این مقام دولتی شنیدم، دریافتم که برای دست‌کم سی سال دیگر باید صبر کنیم تا حاملان این تفکر به‌طور طبیعی از گردونه‌ی مدیریت کشور خارج شوند، تا شاید بتوانیم کشورمان را وارد فاز صفر توسعه کنیم. یعنی وارد کلاس اول توسعه شویم. حالا تو بگو با این تفکر من انتظار دارم در وسط شهر اصفهان خیابانی به نام «شاطر رمضان» داشته باشیم. چه انتظار خامی!

وقتی این حکایت را شنیدم به یاد آمد که همین پارسال انگلیسی‌ها آخرین آدامس الکس فرگوسن مربی اسطوره‌ای تیم منچستر یونایتد را در یک محفظه‌ی شیشه‌ای گذاشتند و آن را به قیمت ششصد هزار دلار حراج کردند و سرانجام آن را به سان یک شیء تاریخی ارزشمند به موزه‌ای سپردند. به همین سادگی. آنها از آدامس شخصیت‌هایشان آثار فرهنگی و تاریخی و غیره می‌سازند و آن را به یک جاذبه‌ی توریستی تبدیل می‌کنند و ما اکنون نمی‌دانیم قبر فرخی یزدی کجاست؟ و هیچ‌کس نمی‌داند که عیسی خان، نوازنده‌ی ضربی که یک عمر

زیست نکرده‌اند. بی‌جهت نیست که اکنون فقط یک استاد هنر سوخت در این شهر وجود دارد که اگر پربکشد بر این هنر نیز خط کشیده خواهد شد و گویی که استاد میرزا آقا امامی که هفتاد سال پیش غربی‌ها شیفته‌ی نقاشی‌هایش بوده‌اند، اصلاً در این شهر زیست نکرده است. و گویی اصولاً اصفهان هیچ‌گاه پایتخت سلجوقیان نبوده است و اکنون مزار ملک‌شاه سلجوقی و همسرش ترکان خاتون در اصفهان نیست. اگر هم خیابانی به نام رضا عباسی (نقاش بزرگ عصر صفوی) در اصفهان باقی مانده است، شاید به این علت است که مسؤولان نام‌گذاری فکر می‌کنند رضا عباسی نام یک شهید است. اگر خیابانی هم به نام یک صنعتگر بود (عطاءالملک دهش نخستین صنعتگری که برق را به اصفهان آورد) آن را به نام یک روحانی تغییر دادیم و اگر تنها کوچه‌ای هم به نام استاد تاج اصفهانی بود، کوچه‌ای که خانه‌ی تاج هم همانجا بود، تحمل نکردیم و تاکنون چند بار تغییرش داده‌ایم.

اگر سرمایه‌هایمان را می‌شناختیم و قدر آنان را می‌دانستیم و به آنان حساسیت داشتیم، وقتی شبانه حمام خسروآقا را تخریب کردند تا خیابانی را در قلب بافت تاریخی اصفهان احداث کنند به خیابان می‌ریختیم، بر سر و سینه می‌کوفتیم و عزای عمومی اعلام می‌کردیم. اگر سرمایه‌هایمان را می‌شناختیم اجازه نمی‌دادیم میدان نقش جهان این میراث جهانی به رایگان نمایشگاه تبلیغ و فروش اجناس چینی شود. اگر مفهوم توسعه در عصر جهانی شدن را می‌دانستیم به کسانی که به بهانه‌ی جلوگیری از خاک‌سپاری پروفسور ریچارد فرای (ایران‌شناس بزرگ آمریکایی) در دیوار مقبره‌ی پرفسور آرتور پوپ، در ساحل زاینده‌رود، را تخریب و مخدوش کردند، اجازه نمی‌دادیم به سلامت در این شهر بگردند.

دیگر جرأت نمی‌کنم بگویم که گویی در این شهر فقط یک علامه مجلسی زیست کرده است و دهها شاه و شاهزاده و صدها هنرمند و صنعتگر و تاجر هم‌عصر او هرگز نبوده‌اند و گویی همه‌ی آنها در ناکجایی خارج از اصفهان مرده و به خاک سپرده شده‌اند. فراموش نکنیم که صرف نظر از اینکه اینان چه نقش تاریخی مثبت یا منفی در تاریخ ما داشته‌اند، اکنون همه‌ی آنها سرمایه‌ها و جاذبه‌های اجتماعی و تاریخی و گردشگری ما هستند که به‌طور بالقوه می‌توانند به سرمایه‌های نمادین تبدیل شوند و باید مانند ذخایر طلا و جواهرات ملی مان از آنها حفاظت کنیم. اگر جواهرات پادشاهان گذشته ارزشمندند، اکنون جنازه و مقبره آنها هم می‌تواند منبعی برای جاذبه‌ی توریستی و اشتغال‌زایی و فقرزدایی از نسل به استیصال نشسته این دیار باشد.



آقا جلال مداح، ناشناس، علی سیامکی، شاطر رمضان، تاج اصفهانی، ناشناس؛ پشت سر: اکبر دلیری و احمد مراتب

هر هفته دست کم
یک روز شاطر میزبان
جمعی از هنرمندان
حوزه موسیقی کشور
بوده است و خانه‌اش
قرارگاه مستمر ارتباطات
دوستانه و غیررسمی
میان هنرمندان نامدار
و بی‌نام بوده است.
خانه‌ای که خود به
تنهایی به اندازه
یک نهاد موسیقایی
ملی در تکامل و
پرورش استعداد های
موسیقایی کشور و
تداوم سنت های هنری
این حوزه نقش داشته
است.

بدون توجه به آسیبی که به منظره این کوهها می‌خورد و بدون رعایت ضوابط شهرسازی و نیز بدون پرداخت عوارض ساخت و ساز، دست به ساخت و سازهای انبوه و بی‌رویه در دامنه این کوهها بزنند. و نتیجه این می‌شود که مردم ما با محروم شدن از دسترسی به این کوهها، مجبور می‌شوند به شهرداری عوارض بیشتری بدهند تا زمین بخرد و برای ما پارک و بوستان فضای سبز بسازد. هیچ فرقی نمی‌کند؛ سکوت در برابر تخریب کاخ آیینی خانه به دست قاجارها با سکوت در برابر تخریب سرمایه عمومی کوههایمان، یک معنی می‌دهد و حکایت از یک روحیه ماندگار تاریخی دارد. بگذریم.

اجازه بدهید تا برای معرفی شاطر رمضان تنها چند جمله بگویم: شاطر، پسرک یتیمی بود که با پشتکار در ده سالگی به موقعیت شاطری می‌رسد، بعد به واسطه عشقی که به موسیقی داشته با نوازنده‌ای که از او نان می‌خریده، آشنا می‌شود، او را به خانه می‌برد و این مرادده ادامه می‌یابد و بعد کم‌کم هنرمندان دیگری به جمع آنان می‌پیوندند و یک محفل مستمر موسیقی شکل می‌گیرد و پای بزرگان موسیقی هم به این محفل هفتگی باز می‌شود و این داستان تا زمان مرگ شاطر یعنی نزدیک به هفتاد سال - عمدتاً در اصفهان و برای چند سال هم در تهران - ادامه می‌یابد و در هر هفته دست کم یک روز شاطر میزبان جمعی از هنرمندان حوزه موسیقی کشور بوده است و خانه‌اش قرارگاه مستمر ارتباطات دوستانه و غیررسمی میان هنرمندان نامدار و بی‌نام بوده است. خانه‌ای که خود به تنهایی به اندازه یک نهاد موسیقایی ملی در تکامل و پرورش استعدادهای موسیقایی کشور و تداوم سنت‌های هنری این

همکار و همراه استاد تاج بود، همین چند ماه پیش فوت کرد. هیچ کس نمی‌داند ماهها برخی گروههای فشار تابلوی خیابان جمال‌زاده را خط‌خطی کردند تا نهایتاً شهرداری مجبور شد نام آن را به خیابان «پنج رمضان» تغییر دهد. و خیابان مصدق را به خیابان کاشانی و خیابان فاطمی را به خیابان باهنر تبدیل کردیم. و با همه این کارهایمان حافظه تاریخی خود را مخدوش کردیم و گسست بین نسلی ایجاد کردیم.

و مگر وقتی قاجارها روی کار آمدند نکوشیدند تا آثار باستانی عصر صفوی اصفهان را تخریب کنند و به همین علت امروز از کاخ آیینی خانه و عمارت هفت دست و کاخ سعادت‌آباد و عمارت نمکدان که بر ساحل زنده‌رود نشسته بودند، خبری نیست و اثری از کاخ چهارباغ و عمارت خلوت و عمارت جهان‌نما و عمارت گلدسته نیست. راستی آیا بهتر نبود مقبره رضاشاه به جای آنکه تخریب شود به نخستین موزه عبرت کشور تبدیل می‌شد؟ و صدها «راستی آیا بهتر نبود» دیگر؟ و آیا با این نحوه رفتار، تفاوت فاحشی میان ما و قاجارها می‌شود دید؟

چه می‌گوییم؟ این داستان تا همین امروز، همچنان سر دراز دارد. مگر کوههای اطراف شهرها مان سرمایه‌های مشترک ملی نیستند؟ و مگر محیط و منظره آنها سرمایه عمومی نیست و همان ارزشی را ندارد که سواحل دریاها مان، ساحل زاینده‌رودمان و پارک‌هایمان دارد؟ اما نشسته‌ایم و تماشا می‌کنیم تا پادگان‌ها با کشیدن سیم خاردار برگرداگرد کوههای اطراف شهرمان آنها را به ملک خصوصی تبدیل کنند و بعد برای مثلاً حفظ امنیت این همه فضای درندشت، جوانانمان را به سربازی ببرند تا دورتادور این حصارها نگهبانی بدهند و بعد

شاطر همه اینها را از
روی عشق و مستی
می‌کرد. مستی بی که با
عرق شاطری درآمیخته
بود. قابل تصور هم
نیست که فردی هفتاد
سال شاطری کند و
عرق بریزد و هر هفته
یک روز میزبان جمع
هنرمندان باشد و
برایشان ناهار تهیه
کند و سفره بپندازد و
پذیرایی کند تا جمعی
از هنرمندان گرد هم
آیند و تمرین کنند و
تجربه‌ها را منتقل کنند
و از یکدیگر بیاموزند
و سنت‌های هنری را
تداوم بخشند.



به‌زودی به همت مجید زهتاب منتشر می‌شود، مراجعه کنید. اکنون می‌خواهم در اینجا به این پردازم که چرا می‌گویم ملتی که نتواند تندبسی از «شاطر رمضان» اش را در وسط شهر برپا کند و نتواند خیابانی، موزه‌ای، میدانی و یادمانی برای «شاطر رمضان» اش داشته باشد، هنوز فرسنگ‌ها تا توسعه فاصله دارد. حکایت توسعه در این دیار - که نخستین انقلاب دموکراسی خواهانه و نخستین مجلس قانونگذاری و نخستین قانون اساسی رسمی مصوب و نخستین حکومت مشروطه را در خاورمیانه داشته است - قصه پرغصه ملتی است که برای نجات خویش از فقر و جهل و ظلم و عقب ماندگی، یا چشم به بیگانه داشته است یا خود را به دست تقدیر زورمداری سپرده است، یا زورمداری را ستوده است، و یا به اهل تزویری ایمان آورده است و سرنوشت خود را به او سپرده است و سرانجام نیز در این هشتاد ساله اخیر به اشتباه، نفت را عامل تضمین رشد و توسعه خود یافت و به آن ایمان آورد. و دریافت که نطفه توسعه در هر جامعه‌ای در ایمان به خویش و تکیه به داشته‌های خویش و برکشیدن سرمایه‌های فکری و انسانی خویش و انباشت سرمایه‌های مادی، معنوی و نمادین خویش بسته می‌شود. توسعه نه محصول درآمد نفت است و نه محصول واردات فناوری و نه محصول گسترش دانشگاه‌ها. از قضا واژه «توسعه» دقیقاً کوتاه‌نوشتی است برای واژگان این تعریف از توسعه: «توانایی ورزیدن سرمایه‌های عمومی و هم‌نوایی».

بگذارید اندکی بر این تعریف از توسعه تمرکز کنیم. هرملتی سرمایه‌های خصوصی بسیاری دارد؛ از ثروت‌های شخصی

حوزه نقش داشته است. یک نمونه‌اش اینکه حضرت آغاسی - مردمی‌ترین خواننده تاریخ معاصر ایران که سی سال شادی و ترنم در جامعه دلمرده ما تزریق کرد و من هرگاه به یادش می‌افتم برایش رحمت الهی طلب می‌کنم - در این خانه نشو و نما یافت و در محضر استادان موسیقی خانه شاطر، قوام گرفت و هویت یافت و تا آخر عمر هم حضرت شاطر را مانند پدرش می‌نواخت.

و شاطر همه اینها را از روی عشق و مستی می‌کرد. مستی بی که با عرق شاطری درآمیخته بود. قابل تصور هم نیست که فردی هفتاد سال شاطری کند و عرق بریزد و هر هفته یک روز میزبان جمع هنرمندان باشد و برایشان ناهار تهیه کند و سفره بپندازد و پذیرایی کند تا جمعی از هنرمندان گرد هم آیند و تمرین کنند و تجربه‌ها را منتقل کنند و از یکدیگر بیاموزند و سنت‌های هنری را تداوم بخشند. اگر گنجینه نوارهای ضبط شده در منزل شاطر منتشر شود - که به گمانم لازم است نهادهای مسئول به عنوان یک گنجینه ملی آنها را از خانواده شاطر خریداری و به موزه‌ای بسپارند - معلوم می‌شود شاطر به تنهایی به اندازه چند نهاد آموزشی و هنری به موسیقی این دیار خدمت کرده است. به گمانم «خانه موسیقی» بهترین نامی است که می‌توان برای خانه شاطر برگزید.

بیش از این به زندگی و زمانه شاطر رمضان نمی‌پردازم و شما را برای شنیدن حدیث زاد و زیست شاطر، به شماره ۳۱ مجله **دریچه** - که ویژه‌نامه‌ای برای شاطر منتشر کرده است - احاله می‌دهم. و اگر می‌خواهید بیشتر بدانید به کتاب «سرای سرور» که درباره زندگی و زمانه حضرت شاطر رمضان است و

می‌شود افراد جامعه همه در رفاه و ثروت زیست کنند، اما مناسباتشان توسعه نیافته باشد. برخی از کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس این‌گونه‌اند. یعنی در حالی که از آخرین پیشرفت‌های فناوری به خوبی بهره می‌برند، ولی زنانشان حق راندگی و رأی دادن و دانشگاه رفتن ندارند. از چنین جامعه‌ای رشد مستمر بیرون نمی‌آید و رفاه در این چنین جوامعی بسیار پرهزینه و گران است.

گرفته تا قابلیت‌ها و توانایی‌های فردی. تولید و انباشت ثروت‌های شخصی می‌تواند به رشد و رفاه جامعه بینجامد، اما الزاماً «توسعه» نمی‌آورد. می‌شود افراد جامعه همه در رفاه و ثروت زیست کنند، اما مناسباتشان توسعه نیافته باشد. برخی از کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس این‌گونه‌اند. یعنی در حالی که از آخرین پیشرفت‌های فناوری به خوبی بهره می‌برند، ولی زنانشان حق راندگی و رأی دادن و دانشگاه رفتن ندارند. از چنین جامعه‌ای رشد مستمر بیرون نمی‌آید و رفاه در این چنین جوامعی بسیار پرهزینه و گران است. توسعه یعنی ما بتوانیم مناسبات اجتماعی و سیاسی و انسانی خود را به گونه‌ای کم هزینه سامان دهیم، به گونه‌ای که جامعه مان علاوه بر «رفاه» به «رضایت» هم برسد و علاوه بر «آسایش» در «آرامش» نیز زیست کند. رشد و رفاه ممکن است حاصل به‌کارگیری و انباشت ثروت‌های مادی و اقتصادی باشد و برای این منظور اتفاقاً افراد و مدیریت‌های خصوصی بهتر و کارآمدتر عمل می‌کنند تا مدیریت‌های عمومی و دولتی. اما وجه اصلی توسعه که بُعد ذهنی و رفتاری و فرهنگی توسعه است، و بدون آن، توسعه، توسعه نیست، آن بخشی است که از طریق سرمایه‌ها و توانایی‌ها و دارایی‌ها و قابلیت‌ها و هویت‌ها و شخصیت‌ها و نمادها و ارزش‌های عمومی شکل می‌گیرد و تولید می‌شود. مثلاً برای ابداع یک فناوری جدید، مثل ساخت یک ماشین، یک مخترع به صورت خصوصی و شخصی می‌تواند دست به کار شود. برای احداث کارخانه و راه‌آهن و هواپیما و تولید برق و بخاری و یخچال هم یک سرمایه‌گذار خصوصی می‌تواند دست به کار شود. اما برای بسط فرهنگ رفتاری مدرن، برای تولید فرهنگ شهروندی، برای تقویت روحیه مدارای رفتاری و رواداری فکری، برای ایجاد توانایی گفت‌وگو و همکاری عمومی، برای گسترش روحیه انتقاد و نقدپذیری، برای ارتقای قانونگرایی و نظایر اینها هیچ کارخانه دار خصوصی یا متخصص فناوری یا پزشک یا سیاستمداری به تنهایی نمی‌تواند اقدام کند و موفق باشد. اینها همان بعد ذهنی و رفتاری و فرهنگی توسعه است که برای تولیدشان به سازوکارهای دیگری نیازمندیم. در یک کلام، کارخانه یا سازوکار یا عامل اصلی تولید این بعد از توسعه، «سرمایه‌های نمادین» هستند. پس لازم است اندکی به معرفی مفهوم و نقش سرمایه‌های نمادین بپردازیم.

سرمایه نمادین^۱، واژه‌ای است که نخستین بار در اواخر قرن نوزدهم توسط یکی از بنیادگذاران نهادگرایی^۲، تورستین

وبلن^۳، هنگام طرح مسأله «مصرف نمایی»^۴ معرفی شد. وبلی معتقد بود که «تازه به دوران رسیده‌ها» به مصرف نمایی روی می‌آورند تا از این طریق خود را به عنوان عضوی از طبقه حفاظت شده اشراف جا بزنند. و برای مصرف نمایی لاجرم به سوی کاربرد نمادهایی می‌روند که جامعه نوعی ارزش برای آنها قایل است، نمادهایی که نوعی سرمایه برای افراد محسوب می‌شوند. یکصد سال طول کشید تا در سال ۱۹۹۸ پیربوردیو^۵ جامعه‌شناس فرانسوی، در کتاب «نظریه کنش»^۶ خود دوباره این اصطلاح را مطرح و در سطحی عمیق‌تر به آن بپردازد. به نظر می‌رسد این مفهوم به تدریج می‌تواند نقشی اساسی در توضیح علل عقب‌ماندگی‌های تاریخی کشورهای در حال توسعه‌ای همچون ایران بازی کند.

در جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی^۷، سرمایه نمادین به منابعی اشاره دارد که متعلق، در دسترس یا منسوب به یک فرد است و این منابع از سوی دیگران به رسمیت شناخته شده و با نوعی افتخار و احترام آمیخته است. اما به طور کلی می‌توان گفت سرمایه نمادین، عبارت از هر نوع سرمایه اقتصادی، اجتماعی، انسانی و فرهنگی است که یک بعد تازه نیز یافته است، یعنی نوعی سرمایه ارتقا یافته است که به گونه‌ای از سرمایه‌های هم‌نوع خود متمایز شده است. در واقع وقتی یکی از انواع سرمایه‌ها (اقتصادی، انسانی، فرهنگی، اجتماعی و...) به مرحله شناخت و توجه عمومی برسد و مورد توجه قرار گیرد، به گونه‌ای که مورد احترام و تحسین همه یا بخش بزرگی از اعضای جامعه قرار گیرد و در گروه‌های اجتماعی مختلف (خویشاوندی، محلی، منطقه‌ای، ملی و جهانی) احساس افتخار برانگیزد، به یک سرمایه نمادین تبدیل شده است. به دیگر سخن سرمایه نمادین، نوعی سرمایه دویعدی شده یا سرمایه «به توان دو» است. یعنی علاوه بر کارکرد اولیه‌اش به عنوان یک سرمایه اقتصادی، اجتماعی، انسانی یا فرهنگی، دارای یک کارکرد اجتماعی جدید (کارکرد نمادین) نیز شده است.

برای مثال، یک اثر معماری که ساخته یک معمار مشهور است یا یک اثر تاریخی را در نظر بگیریم. در مرحله اول این اثر یک سرمایه اقتصادی است، یعنی ارزش آن معادل هر ساختمان دیگری است که از نظر ظاهری شبیه به آن و از

3 . Thorstein Veblen

4 . conspicuous consumption

5 . Pierre Bourdieu

6 . On the Theory of Action,

7 . anthropology

1 . symbolic capital

2 . institutionalism



جمشید مشایخی و یدالله ابوطالبی



از چپ به راست: ناصریزده خواستی، حسن اکلیلی، یدالله ابوطالبی، ناشناس، علی عشقی، حسین کیوان



از راست به چپ: مرتضی تیموری، محمد مهریار، رضا ارحام صدر و سعید نژاد

نظر مکانی در همان موقعیت باشد. یعنی یک ارزش بازاری اولیه‌ای دارد که ناشی از قیمت تمام شده آن اثر یا ارزش رنت طبیعی نهفته آن اثر است. اما این اثر هنری یا تاریخی گاهی چندین برابر و در مواردی هزاران برابر قیمت تمام شده یا رنت اقتصادی نهفته در آن، ارزش اجتماعی دارد. یعنی بخش خصوصی یا دولت یا مجموعه جامعه حاضر است، برای تصاحب یا حفظ آن، چندین برابر قیمت تمام شده یا ارزش رنت طبیعی نهفته در آن، بپردازد. این مازاد ارزشگذاری بر روی این اثر ناشی از بعد نمادین آن است. یعنی این اثر به علت قدرت جلب توجه نهفته در درونش یا توانایی برانگیختن حس تحسین، احترام و افتخار، خدمتی و ارزشی تولید می‌کند که گاهی بسیار ارزشمندتر از ارزش سرمایه اولیه آن است. این مازاد ارزش تولیدی محصول بُعد نمادین این اثر و در واقع انعکاس دهنده «سرمایه نمادین» است.

براین اساس در جامعه ایران آثاری مانند تخت جمشید، شاهنامه فردوسی، مسجد جامع اصفهان، برج آزادی تهران، سرمایه‌های نمادین با منشأ فرهنگی هستند. نیز افرادی مانند بوعلی سینا، امیرکبیر، دکتر شریعتی، یا برخی شخصیت‌های علمی و فرهنگی زنده ملی، مانند استاد شجریان و استاد فرشچیان سرمایه نمادین با منشأ سرمایه انسانی هستند. همچنین سنت‌ها یا هنجارهایی مانند عید نوروز، سرودهای مردمی، مراسم تعزیه خوانی و عزاداری، سنت «سیزده به‌در» و نظایر اینها، سرمایه‌های نمادین با منشأ سرمایه اجتماعی محسوب می‌شوند.

رابطه میان سرمایه نمادین و انواع دیگر سرمایه رابطه عموم و خصوص مطلق است. یعنی هر سرمایه نمادین پیشاپیش نوع دیگری از سرمایه نیز هست، اما تنها برخی از سرمایه‌های اقتصادی، انسانی، اجتماعی و فرهنگی، سرمایه نمادین نیز هستند.

سرمایه نمادین، یک ذخیره ارزشمند است که به علت وجود موقعیت‌های ممتاز یا کاریماتیک و یا به علت وجود نمادها و قدرت‌های پیش‌زمینه‌ای که بتوان بر آنها تکیه کرد برای یک فرد یا گروه یا جامعه به وجود می‌آید. به دیگر سخن، سرمایه نمادین مجموعه‌ای از سنت‌ها و آداب و اشیاء و افراد متعلق یا منتسب به فرد یا گروه است که به همراه خود افتخار یا حق‌شناسی ایجاد می‌کنند. در واقع سرمایه نمادین، دارای ریشه‌شناختی و معرفتی است. یعنی تازمانی که یک سرمایه شناخته شده نیست نمی‌تواند نمادین باشد. هر سرمایه اقتصادی، انسانی، اجتماعی و فرهنگی، که پدیده‌های جهان واقع را به صورت یک سرمایه ذهنی درآورد و به آن اعتبار نمادین ببخشد، سرمایه نمادین

از میان سرمایه‌ها فقط سرمایه نمادین است که سرمایه اجتماعی می‌آفریند. به دیگر سخن، سرمایه‌های اقتصادی و انسانی به طور طبیعی به سرمایه اجتماعی منجر نمی‌شوند و نیازمند گذر از فرایندهای هنجاری و نهادی هستند. یعنی بدون وجود و حضور برخی فرایندهای هنجاری و نهادی، سرمایه‌های انسانی و اقتصادی به سرمایه اجتماعی تبدیل نمی‌شود. در حالی که سرمایه‌های نمادین به خودی خود سرمایه اجتماعی می‌آفرینند.

است. به دیگر سخن سرمایه نمادین، یک ذخیره اعتبار است که از سوی دیگران برای یک کنشگر (فرد، گروه، جامعه) در نظر گرفته و به رسمیت شناخته شده است.

تفاوت سرمایه نمادین با سرمایه اجتماعی در این است که سرمایه اجتماعی یک ذخیره دوطرفه یا گروهی و عمومی است و وقتی پدیدار می‌شود که این ذخیره میان افراد و در درون شبکه‌ها گردش کند، بنابراین منافع آن می‌تواند مستقیماً به سوی همه اعضای شبکه برخورداری جریان یابد. اما سرمایه نمادین می‌تواند متعلق به تنها یک فرد باشد که دیگران آن را به رسمیت شناخته‌اند و بنابراین منافع آن می‌تواند اختصاص یابد. به دیگر سخن، سرمایه اجتماعی همواره یک کالای عمومی است، اما سرمایه نمادین ممکن است به یک کالای خصوصی هم تبدیل شود.

چرا به چنین پدیده‌ای واژه سرمایه را اطلاق می‌کنیم؟ سرمایه هر پدیده‌ای است که قدرت خلق یا جذب «ارزش» را داشته باشد. اینجا منظور از ارزش، هنجارها یا ارزش‌های اجتماعی نیست. «ارزش» عبارت است از هر چیزی (کالا، خدمت، توانایی، ویژگی و...) که مردم حاضر باشند برای داشتن، یا کاربرد، یا مشاهده، یا همراهی و یا انتساب به آن «هزینه» کنند، یعنی مابه‌ازای مادی برای آن بپردازند. بنابراین طلا دارای ارزش است چون مردم حاضرند برای آن پرداخت کنند، یک آهنگ موسیقی نیز دارای ارزش است چون مردم حاضرند، برای شنیدن آن هزینه بپردازند. یک هنرمند نیز دارای ارزش است چون مردم حاضرند برای دیدار او هزینه کنند. همچنین سرمایه می‌تواند انباشت شود، تکثیر شود و برای خلق سرمایه‌های دیگر یا تولید کالاهای ارزشمند دیگر به کار گرفته شود. از این گذشته، سرمایه در فرایند استفاده‌اش خیلی کندتر از سایر کالاهای مصرفی، مستهلک می‌شود. همه این ویژگی‌ها در سرمایه‌های نمادین قابل شناسایی است.

از میان سرمایه‌ها فقط سرمایه نمادین است که سرمایه اجتماعی می‌آفریند. به دیگر سخن، سرمایه‌های اقتصادی و انسانی به طور طبیعی به سرمایه اجتماعی منجر نمی‌شوند و نیازمند گذر از فرایندهای هنجاری و نهادی هستند، بدون وجود و حضور برخی فرایندهای هنجاری و نهادی، سرمایه‌های انسانی و اقتصادی به سرمایه اجتماعی تبدیل نمی‌شود. در حالی که سرمایه‌های نمادین به خودی خود سرمایه اجتماعی می‌آفرینند.

رابطه علی بین سرمایه اجتماعی و نمادین دوطرفه است. جامعه‌ای که سرمایه اجتماعی دارد، ظرفیت تولید سرمایه نمادین هم دارد و جامعه‌ای که سرمایه نمادین دارد می‌تواند

سرمایه اجتماعی نیز تولید کند. چنین رابطه‌ای الزاماً در مورد سایر انواع سرمایه وجود ندارد. ویژگی متمایز سرمایه نمادین این است که سرمایه نمادین قدرت خلق، جذب، تکثیر و توزیع همه انواع سرمایه را دارد، ویژگی‌یی که انحصاراً متعلق به این نوع از سرمایه است.

فرایند توسعه هر جامعه اگر به طور طبیعی و در بستر تاریخی به صورت یک فرایند تدریجی تکاملی شکل بگیرد، ناشی از همکاری دوطرفه و تکامل نسبی دو سرمایه اجتماعی و نمادین همراه با جذب و تکثیر سرمایه‌های انسانی و اقتصادی بوده است. اما برای تجربه دوره‌های جهش آمیز توسعه، نیاز به انباشت ذخیره «سرمایه‌های نمادین توسعه‌خواه» با منشأ سرمایه‌های انسانی است. بدون شخصیت‌های سیاسی، علمی، فرهنگی و اجتماعی توسعه‌خواه که به سرمایه‌های نمادین تبدیل شده باشند و بتوانند انواع دیگر سرمایه را در مسیر توسعه جامعه جذب، تکثیر، انباشت و هدایت کنند، امکان تجربه یک دوره شتاب‌آمیز و البته باثبات در فرایند توسعه یک ملت منتفی است. جامعه‌ای که توان تولید انبوه سرمایه‌های نمادین را ندارد، نمی‌تواند یک فرایند شتابناک توسعه را سازمان دهد.

جامعه ایران به علت ویژگی‌های طبیعی و ژنتیک، نیز به علت روحیه‌های روان‌شناختی و برخی عادات اجتماعی‌اش، همزمان با تولید سرمایه‌های نمادین، قدرت بالایی نیز در تخریب همان سرمایه‌ها دارد. اگر جامعه ایران را یک جامعه کوتاه‌مدت نامیده‌اند به علت همین ویژگی‌ها بازدارنده، یعنی آمادگی تخریب سرمایه‌های نمادین است. بدون حل مسأله تخریب سرمایه‌های نمادین در ایران. که هم حکومت و هم جامعه عامل آن است. هیچ افق روشنی برای قرار گرفتن در مسیر بلندمدتی از توسعه باثبات و درون‌زا متصور نیست. در واقع «فرایند توسعه» را می‌توان توانایی یک ملت در شناسایی، تولید، انباشت و حفاظت از سرمایه‌های نمادین دانست. ملتی که نمی‌تواند سرمایه نمادین تولید و انباشت کند و از آنها حفاظت کند، نمی‌تواند به صورت کم‌هزینه و با سرعت متناسب فرایند توسعه را طی کند. سرمایه‌های نمادین همبستگی می‌آفرینند، انواع سرمایه‌های انسانی و اقتصادی را به راحتی جذب و دور هم مجتمع می‌کنند و به این طریق موجب می‌شوند، بهره‌برداری مناسبی از سرمایه‌های کشور صورت پذیرد. سرمایه‌های نمادین در شرایط باثبات موجب تولید هنجار و جلب انواع دیگر سرمایه و تحولات تدریجی نهادی می‌شوند و در شرایط بی‌ثباتی و بحران موجب ثبات و مدیریت بحران می‌شوند. در یک کلام، هر چه جامعه‌ای در تولید سرمایه‌های

شاطر رمضان هم یک
نمونه از سرمایه‌های
نمادین خودساخته
در جمع هنرمندان
اصفهان و سپس تهران
بود که ما نتوانستیم
او را به یک سرمایه
نمادین در میان جامعه
اصفهان یا جامعه ملی
تبدیل کنیم. شاطر،
سرمایه نمادین بود
چون همانند یک
قطب مغناطیسی
بزرگ هنرمندان را
مجتمع و مرتبط می‌کرد
و خانه‌اش شده بود
کارخانه بسط فرهنگی
و توسعه هنری و رشد
اجتماعی هنرمندان.

برجستگان از هر صنف در تمام سطوح خانوادگی، محلی،
شهری و ملی، مشارکت می‌کند.

شاطر رمضان هم یک نمونه از سرمایه‌های نمادین
خودساخته در جمع هنرمندان اصفهان و سپس تهران بود
که ما نتوانستیم او را به یک سرمایه نمادین در میان جامعه
اصفهان یا جامعه ملی تبدیل کنیم. شاطر، سرمایه نمادین بود
چون همانند یک قطب مغناطیسی بزرگ هنرمندان را مجتمع
و مرتبط می‌کرد و خانه‌اش شده بود کارخانه بسط فرهنگی و
توسعه هنری و رشد اجتماعی هنرمندان. برای آنکه زمینه‌های
اجتماعی این سرمایه‌گشی را به نیکی دریابیم کافی است اشاره
کنم به این خاطره آقا یدالله که گفته است وقتی استاد شهنواز
می‌خواست بیاید خانه ما مادر می‌رفت سر خیابان و تار او را
می‌گرفت زیر چادرش و می‌آورد به خانه تا وقتی استاد شهنواز
وارد محله و خانه ما می‌شود مردم نبینند که کسی با ساز وارد
این خانه شد! و البته هنوز هم «سیمای» جمهوری اسلامی،
تار استاد شهنواز و خود استاد شهنواز را پنهان می‌کند. مهم
نیست که پرده‌هایی که استاد شهنواز نواخته است، پرده‌های
احساس ما را دریده باشد و گوش فلک را کر کرده باشد. مهم
این است که شهنازها «چهره» نشوند و به یک شخصیت ملی
و مرجع اجتماعی تبدیل نشوند. و این‌گونه است که جز چند
سیاست‌مدار سابقه‌دار که در این کشور چند صباحی قدرت را
به دست گرفته و پس از آن نیز توانسته‌اند از حوادث روزگار
جان سالم به در ببرند، ما شخصیت سیاسی ماندگاری در
سطوح محلی، منطقه‌ای، استانی، ملی و بین‌المللی نداریم.
شخصیت‌هایی که «مقام» نبوده باشند، اما از طریق کنش
سیاسی و اجتماعی مستمر توانسته باشند در سلسله‌مراتب
سیاسی و اجتماعی این دیار بزرگ شده باشند و بزرگ مانده
باشند و همچنان بزرگ داشته شوند. از این قصه پرغصه
بگذریم، و بازگردیم به داستان توسعه.

تعریفمان از توسعه این بود: «توانایی ورزیدن سرمایه‌های
عمومی و هم‌نوایی». من اینجا سرمایه‌های عمومی را اعم
از سرمایه‌های اجتماعی و نمادین و سرمایه‌های فرهنگی و
حتی اموال عمومی مثل سواحل دریا و رودخانه‌ها و پارک‌ها
و جنگل‌ها و چمنزارهای اطراف شهرها و مراکز تفریحی و
زیارتگاه‌ها می‌دانم. ورزیدن سرمایه‌های عمومی به معنی
به‌کارگیری و بهبود و حفاظت و ارتقای سرمایه‌های عمومی
است؛ چه آدم‌ها، چه ساختمان‌ها، چه فرهنگ، چه هنر، چه
ارزش‌ها و هر آنچه که اکنون یا در مالکیت عمومی است یا
متعلق به هیچ‌کس نیست، اما قابلیت مصرف و کاربرد همگانی
را دارد. از چهره‌های زنده‌ای مانند علی کریمی و علی دایی و

نمادین در سطح خانواده، محله، شهر، گروه‌های اجتماعی،
مناطق و کشور توانمندتر عمل کند، بسترهای توسعه را سریع‌تر
آماده خواهد کرد و مسیر توسعه را با ثبات‌تر و کم‌هزینه‌تر خواهد
پیمود و نیازی به تکرار تجربه‌های تاریخی ندارد.

همه جوامع زمینه‌های تولید و انباشت سرمایه‌های نمادین
را دارند، اما این سازوکارهای نهادی و مناسبات اجتماعی و
هنجارها و اخلاق یک جامعه است که تعیین می‌کند در عمل
سرمایه نمادینی شکل بگیرد یا نه. جامعه‌ای مانند انگلستان
از یک ورزشکار برجسته‌اش (دوید بکام) یک سرمایه نمادین
می‌سازد، به‌گونه‌ای که بخش زیادی از گردشگرانی که به
انگلستان سفر می‌کنند، یکی از اهدافشان دیدار و گرفتن
امضا از بکام است. جامعه‌ای مانند ما هم انبوهی از استادان
و سرآمدان در حوزه‌های مختلف هنری، صنعتی، اجتماعی و
علمی و حتی سیاسی را دارد، اما در عمل به جای تلاش برای
ساختن سرمایه نمادین از آنان، دست به تخریب آنان می‌زند.
راستی اگر از دانش‌آموزان مان بپرسیم که یک صنعتگر
برجسته ملی را معرفی کنند، چه کسی را نام می‌برند؟ اگر
بگوییم یک مینیاتوریست بزرگ ملی را معرفی کنید، کسی
را می‌شناسند؟ راستی دانش‌آموزان ما غیر از خوانندگان و
فوتبالیست‌ها، چهره‌های دیگری را هم می‌شناسند؟ آری دریغ
که جامعه ما نتوانسته است این‌گونه سرمایه‌ها را حفظ کند،
انباشت کند و گسترش دهد. آنها را مانند ساختمان‌های قدیمی رها
کردیم تا در خود فراموش شوند. همان‌طور که ساختمان‌های
تاریخی شهرمان را چنین کردیم. جامعه ما در تولید انبوه و
حفاظت از این سرمایه‌ها بغایت ناتوان عمل کرده است و
حتی در موارد بسیاری سرمایه‌گش نیز بوده است. با ساختن
شایعه، با بردن آبرو، با تخریب شخصیت، با ساختن جوک و
اکنون نیز به کمک فناوری‌های نوین ارتباطی (سامانه پیامک
تلفن‌های همراه) با تولید انبوه پیامک‌های مخرب، هیچ
سرمایه نمادینی را سالم باقی نگذاشته است. احتمالاً همه
شما پیامک‌هایی که در یکی دو سال اخیر به‌عنوان نقل قول از
«دکتر شریعتی» پخش شده است را دیده‌اید. این نمونه روشنی
از یک فرایند مخرب سرمایه‌های نمادین است.

اکنون در کنار حکومت که با انحصاری کردن رسانه‌های
ملی و اجازه ندادن به مطرح شدن شخصیت‌های نخبگان بسیاری
در کشور و حتی گاهی آشکارا با تخریب آنها اجازه نمی‌دهد طیف
گسترده‌ای از سرمایه‌های نمادین ملی شکل بگیرد، جامعه نیز
به‌طور جدی وارد مشارکت در این تخریب سرمایه‌های نمادین
شده است. اکنون هر ایرانی یک سلاح خطرناک (تلفن همراه)
در دست دارد و روزانه در حمله به آبرو و «ترور شخصیت»



در یک کلام: توسعه یک «هنر» است که ملتی می‌تواند بورزد و برخی ملت‌ها هنوز فاقد این هنرند. ما همان بلایی که بر سرگور فرخی یزدی و رضاشاه و دیگر چهره‌های ملی آوردیم، بر سر راه و یاد و میراث شاطر رمضان‌ها هم آوردیم. خانه‌اش اکنون در حال تخریب است

و به‌زودی است که با تصمیم یکی از وراثش به کلی درهم کوبیده و نوسازی شود. اگر نبود پایداری و پایدردی پسرش حضرت آقا یدالله، همین که مانده است نیز نمانده بود.

بیرونی آن را دست نمی‌زنند و ما در خانه‌های قدیمی خود آب می‌اندازیم تا دیوارهایش فرو بریزد و بتوانیم شرمشکل‌سازی سازمان میراث فرهنگی را از سر خودمان کم کنیم و ساختمان را یکجا بکوبیم و از نو بسازیم.

در یک کلام: توسعه یک «هنر» است که ملتی می‌تواند بورزد و برخی ملت‌ها هنوز فاقد این هنرند. ما همان بلایی که بر سرگور فرخی یزدی و رضاشاه و دیگر چهره‌های ملی آوردیم، بر سر راه و یاد و میراث شاطر رمضان‌ها هم آوردیم. خانه‌اش اکنون در حال تخریب است و به‌زودی است که با تصمیم یکی از وراثش به کلی درهم کوبیده و نوسازی شود. اگر نبود پایداری و پایدردی پسرش حضرت آقا یدالله، همین که مانده است نیز نمانده بود. یعنی باز هم ماندن میراث شاطر، بسته به تصمیم یک فرد (پسرش) بوده است، حکومت یا جامعه هیچ اقدامی برای حفاظت از این میراث نکرد. کسی مالی وقف نکرد برای بازسازی خانه شاطر، هیچ مقامی بودجه‌ای نگذاشت برای مستندسازی زندگی و زمانه شاطر یا برای حفاظت از میراث هنری عظیمی که شاطر در طی هفتاد سال با میزبانی هنرمندان گرد آورده است (صدها صفحه و نوار صوتی ضبط شده از اجراها و تمرین‌های استادان آواز و موسیقی). و البته توسعه ما متوقف خواهد ماند تا وقتی که ما همه‌ما اعم از حکومتگران و مردمان کوچه و بازار. آن اندازه وسعت دید و سعه صدر و روشنی اندیشه و گشودگی ضمیر پیدا کنیم که بتوانیم تندیس شاطر رمضان را در چهارراه وفایی اصفهان نصب کنیم. تا آن روز بدرد.

شهرام ناظری و اصغر شاهزیدی گرفته تا درگذشتگانی چون عیسی خان و شاطر رمضان و حسین پناهی و قیصر امین‌پور؛ و از مکان‌هایی مثل «دارالبطیخ» در محله احمدآباد اصفهان که میزبان مقبره ملک‌شاه سلجوقی و خواجه نظام‌الملک و ترکان خاتون است، تا «شکارگاه خسرو» در کرمانشاه و تالاب گاوخونی در اصفهان و دریاچه پریشان در فارس و از عادت رفتاری اجتماعی مانند قاشق‌زنی و سمنوپزی گرفته تا آوازخوانی عمومی زیر پل خواجه که اکنون گردشگران را از اکناف دنیا به سوی خود می‌خواند. اینها همه سرمایه‌های عمومی هستند که باید حفاظت کنیم و بهبودشان دهیم و به سرمایه نمادین تبدیل‌شان کنیم و روزاروز بر حجم و مقدار و تعداد آنها بیفزاییم.

سرمایه‌های نمادینی مثل شاطر رمضان عوامل اصلی تولید و انباشت این‌گونه سرمایه‌های عمومی (مثل سنت‌های موسیقی و رفاقت بین هنرمندان) هستند. یعنی شاطر رمضان به ریاضت و عشق و تلاش فردی چنین خدمتی را. البته برای دلش و نیاز خودش. سامان داده است و از اینجا به بعدش با ماست که با حفاظت از نام و آثار و یادگار و راه و سنت و ارزش‌های شاطر رمضان، خودش را به یک سرمایه نمادین تبدیل کنیم تا مسیر انباشت سرمایه‌های عمومی که او در حوزه‌ای خاص آغازگر آن بود ادامه یابد. و توسعه یعنی همین «توانایی تداوم بخشیدن به سرمایه‌ها و انباشت‌های گذشته». بی‌جهت نیست که انگلیسی‌ها خانه‌های قدیمی خود را هم که بازسازی می‌کنند، فقط درون آن را مدرن می‌کنند و نمای